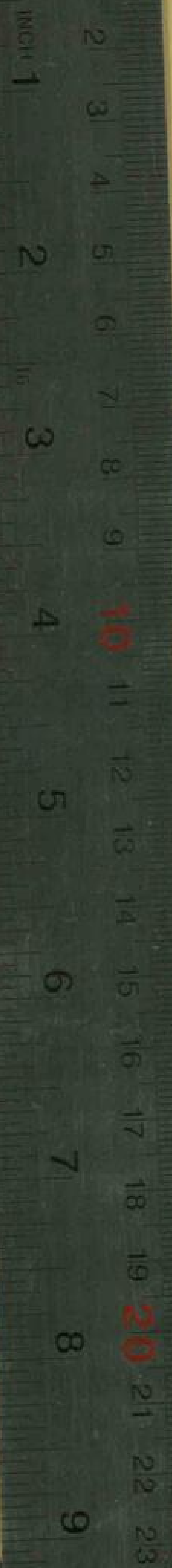














# اعتقادنامه



از حضرت مولوی جامی





Лит. Яковлева



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خدا و نعت رسول / بشنو این نکته را بسمع قبول

که نخستین فریضه بر عاقل / عاقلی کز بلوغ شد کامل

نیست بیرون ازین که بپذیرد / در دل و جان خویشتن گیرد

بعد ازان بی تردد و انکار / بزبان هم زند دم اقرار

کافریننده ایست آدم را / بلکه ذرات جمله عالم را

کز عدمشان ره وجود نمود / جاودان هست بوده خواهد بود

هست بی تهمت شمار یکی / نیست اندر یگانگیش شکی

کرد بعثت محمد عربی / تا بود خلق را رسول و نبی

هرچه ثابت شود بقول ثقات / که محمد علیه الف صلوة

داد ما را خبر بموجب آن / واجب آید بآن ز ما ایمان

این بود مجمل سخن بی قیل / شرح آن گوش کن علی التفصیل

## فی وجوده سبحانه و تعالی

هر کرا عقل خرده بین باشد / پیش وی این سخن یقین باشد

کاسمان و زمین و هرچه درو / باشد از جسم و جان چه کهنه چه نو

نیست آنرا ز صانعی چاره / که بود فیض بخش همواره

خانه بی صنع خانه ساز که دید / نقش بی دست خامه زن که شنید

هرچه آورده سوی هستی پی / یافته هستی و بقا ازوی

نه عرض ذات او نه جوهر / هرچه بندی خیال ازان برتر

همه محتاج او نشیب و فراز / واو مبرا ز احتیاج و نیاز

اول او بود و کاینات نبود / یافت ز و جمله کاینات وجود

آخر او ماند و نماند کس / کنه او را جز او نداند کس

از همه در صفات و ذات جدا / لیس شیء کمثله ابدا

## فی وحدته سبحانه و تعالی

واحد است او بذات خویش احد / وحدتی برتر از شمار و عدد

هرکرا وحدتش شود مشهود / از عدد فارغ است و از معدود
ساحت عزتش بود زان پاک / که کند کس تو هم اشراک
ره با مکان نیافت همتایش / تنگنای محال شد جایش
گر خدا بودی ز یکی افزون / کی بماندی جهان بدین قانون
در فیض وجود بسته شدی / تار و پود بقا گسسته شدی
همه عالم شدی عدم باهم / بلکه بیرون نیامدی ز عدم
داند آنکش ز عقل باشد بهر / که دو شه را چو جا شود یک شهر
سلک جمعیت از نظام افتد / رخنه در کار خاص و عام افتد

## اشارة الی صفاته سبحانه

بصفات کمال موصوفست / بنعوت جلال معروفست
باشد اسمای او چنان بسیار / که بود برتر از قیاس و شمار
در خبر گرچه هست صد کم یک / هست نسبت بآن حساب اندک
ورچه باشد هزار و یک مشهور / نیست اندر هزار و یک محصور
همه پاک از شرور بری از شین / همه با ذات او نه غیر و نه عین

## اشارت بحیات





از صفاتش یکی حیات آمد / که امام همه صفات آمد
نه حیاتش بروح و نفس و تن است / بلکه او زنده هم بخویشتن است
او بخود زنده است پاینده / زندگان دگر باو زنده

## اشارت بعلم

هست بعد از حیات علم و شعور / علم از سبق جهل و فکرت دور
متعلق بجمله کلیات / متجاوز از آن بجزئیات
ذره نیست در کمین و مکان / که نه علمش بود محیط آن
عدد ریگ در بیابانها / عدد برگها ببستانها
همه نزدیک او بود ظاهر / همه در علم او بود حاضر

## اشارت بارادت

وز پی آن بود ارادت و خواست / خواستی لایزال بی کم و کاست
فعلهایی که از همه اشیا / نو بنو در جهان بود پیدا
گر ارادی بود چو فعل بشر / ور طبیعی بود چو میل حجر
منبعث جمله از مشیت اوست / مبتنی بر کمال حکمت اوست
نخلد بی ارادتش خاری / نگسلد بی مشیتش تاری

فی المثل گر جهانیان خواهند ... که سر موی از جهان کاهند
گر نباشد چنان ارادتِ او ... نتوان کاستن سرِ یک مو
ور همه در مقام آن آیند ... که بران ذرهٔ بیفزایند
نه بدی ارادت او سود ... نتوانند ذرهٔ افزود

## اشارت بقدرت

بعد ازان قدرتی بود کامل ... مُرمُرادات را همه شامل
در همه کار در همه حالت ... کارگر بی توسط آلت
اثر آن بهر عدم که رسید ... رَخت با خطهٔ وجود کشید

## اشارت بسمع وبصر

هر یک از وصف سمع و وصف بصر ... هست جز علم معنیٔ دیگر
نیست از گوش سر شنیدنِ او ... نیست موقوف دیده دیدن او
بشنود خواه دور یا نزدیک ... بیند ار روشنست ور تاریک
حال هر ممکنی بکتم عدم ... بیند و داند او نه بیش و نه کم
وز سوال و طلب هر آنچه رود ... بر زبانش یکان یکان شنود

## اشارت بکلام





وافرین وصف کان کلام بود ... نه محلق و زبان و کام بود
بر کلامش سکوت سابق نی ... تهمت خامشیش لاحق نی
حق تعالی چو بی عبارت و حرف ... با عدم گفت نکتهای شگرف
عدم آمد ز ذوق آن سخنان ... بفضای وجود رقص کنان

## اشارة الی افعاله سبحانه

حادثات جهان چه شر و چه خیر ... همه تقدیر او بود لا غیر
فعل ما خواه زشت و خواه نکو ... یک بیک هست آفریدهٔ او
نیک و بد گرچه مقتضای قضاست ... این خلاف رضا و آن برضاست
هرچه خواهد کند ز منع و عطا ... نیست کس را مجال چون و چرا
عدل و فضلست سوی او منسوب ... ظلم باشد ز فعل او مسلوب

## اشارت بوجود ملائکه

زانچه از علم آمده بعیان ... صنف اوّل صف ملائکه دان
بندگانند جمله فرمان بر ... ناکشیده بکفر و عصیان سر
متّصف نی بمادگی و نری ... وز زناشوهری همیشه بری
همه از وصمت عناد مصون ... مستقرّ در مقام لا یعصون

بعضی اندر شهود حق دایم / در جمال و کمال او هایم
بیخبر زانکه در نشیمن بود / عالمی هست و آدمی موجود
دیده بر غیر حق نیندازند / با خود و غیر خود نپردازند
قسم دیگر مدبر اشباح / متصرف در ان صباح و رواح
کرده هر یک بموجب تقدیر / در هیاکل تصرف و تدبیر
گردش آسمان از ایشانست / جنبش جسم و جان از ایشانست
نفتد قطرهٔ نم باران / زابر بر شهر و دشت و کهساران
که نه با آن فرشتهٔ آید / کش بآنجا برد که می باید
ندمد برگ تازهٔ از شاخ / در چمنها و بیشه‌های فراخ
که نه جمعی فرشته را بمثل / باشد اندر وجود آن مدخل
از ملایک چهار مشهورند / که باسمآء خویش مذکورند
وحی تنزیل کار جبریلست / نفخ در صور از سرافیلست
کافل رزقهاست میکائیل / قابض روحهاست عزرائیل
چار دیگر موکل بشرند / که نویسندگان خیر و شرند
دو بروزند با وی و دو بشام / بریمین و یسار کرده مقام





کاتب الخیر آن یکی ز یمین / شر و عصیان رقم زند دومین
می توانند پیش چشم بشر / که نمایند خویش را بصور
خاصه در چشم هادیان سبل / از اولوالعزم و انبیا و رسل

## اشارة الی الایمان بالانبیآء علیهم السلام

انبیا برگزیدگان حق اند / برده از کل ما خلق سبق اند
بر سوای خود از بنی آدم / فضل دارند و بر ملائکه هم
نفس و شیطان بقصد جرم و گناه / نتوانند زدن بر ایشان راه
ور بفرض محال یا نادر / از یکی زلتی شود صادر
پیش ارباب شرع و دین آنهم / مشتمل بر مصالح است و حکم
آدم آندم که خورد گندم را / تخم می کاشت نسل مردم را
دانهٔ را که خورد از آن شجره / شد وجود من و تو اش ثمره

## اشارة الی فضیلة نبینا صلی الله علیه وسلم

هست بر مقتضای فضل ازل / بعضی از بعضی افضل و اکمل
و ز همه افضل احمد عربی است / که ز حق سوی ما رسول و نبی است
آن فضایل که انبیا را بود / وان شمایل که اصفیا را بود

گر شود جمله مجتمع باهم　　همه باشند زفضل احمد کم
هر نبی را که حجتی دادند　　جانب امتی فرستادند
نیست مبعوث پیش شرع شناس　　غیر احمد کسی بکافهٔ ناس

## اشارة الی خاتمیته صلی الله علیه وسلم

خاتم الانبیاء والرسل است　　دیگران همچو جزو و او چو کل است
از پی او رسول دیگر نیست　　بعد ازو هیچکس پیمبر نیست
چون در آخر زمان بقول رسول　　کند از آسمان مسیح نزول
پی رو دین و شرع او باشد　　تابع اصل و فرع او باشد
دین همین شرع و دین او داند　　همه کس را بدین او خواند

## فی شریعته صلی الله علیه وسلم

شرع او ناسخ شریعتهاست　　هر شریعت که غیر آنست هباست
گرفته حکم شرع آن سرور　　متفق با شریعت دیگر
نیست آنرا متابعت اصلا　　جز از آن رو که شرع اوست روا

## اشارة الی معراجه صلی الله علیه وسلم

برد بیدار حق شب از بطحا　　بتن او را بمسجد اقصی





کرد از آنجا مقصد پشت براق　　متوجه بقطع سبع طباق
بر سماوات یک بیک بگذشت　　با همه انبیا ملاقی گشت
دید هنگام عرض خلد و جحیم　　هر که بود اندران دو جای مقیم
چون شد اطباق آسمانها طی　　ماند در سدره جبرئیل از وی
رفت از آنجا بیاری رفرف　　بمقامی ز بیشتر اشرف
بلکه جایی که جا نبود آنجا　　محرمی جز خدا نبود آنجا
دیدنیها بدید آنچه بدید　　و آنچه بود از شنیدنی بشنید
روی از آنجا بجای خویش آورد　　خوابگاهش هنوز ناشده سرد

## اشارت بمعجزات انبیا علیهم السلام

خرق عادات از نبی و ولی　　هست بر فضلشان دلیل جلی
اگر اظهار آن میان امم　　هست با دعوی نبوت ضم
باشد آن معجزه بعرف انام　　ور نه آید کرامت آنرا نام
از ولی خارقی که مسموع است　　معجز آن نبی متبوع است
معجزاتی که انبیا را بود　　مثل آنها رسول ما را بود
ای بسا معجزه که او را هست　　که ندادست انبیا را دست

## اشارت بکتابهای خدای تعالی

هست حق را کتابها بسیار / گشته نازل بر انبیا اکبار

صد و چارست در خبر مذکور / لیکن آنرا دران مدان محصور

هر کتابی که کرده حق انزال / باش مؤمن بآن علی الاجمال

همچو توریت آن کتاب کریم / بر کلیم و صحف بر ابراهیم

دیگر انجیل کامده است فرود / بر مسیح و زبور بر داود

جامع این چهار قرآن است / که محمد مبلغ آن است

معنی و لفظ آن بود معجز / ناید از خلق مثل آن هرگز

فصحای عرب اگر بتمام / سحر ورزند در ادای کلام

عاجز آیند و قاصر و مضطر / یکسر از مثل سوره اقصر

## اشارت بانکه کتاب الله قدیمست

چون کتاب خدا کلام خداست / از صفات کلام بنده جداست

لیکن از حق گران چه معتزلی / لایزالیش دان و لم یزلی

حرف و صوتی که نو بنو حادث / می شود نیست جز نو و آن لابث

باشد آن پیش عقل خرده شناس / مر کلام قدیم را چو لباس





دمبدم گر شود لباس بدل / شخص صاحب لباس را چه خلل

## اشارت بفضیلت امت و شرف آل و اصحاب او صلی الله علیه و علی آله و سلم

امت احمد از میان امم / باشد از جمله افضل و اکرم

اولیایی که ز امت اویند / پیرو شرع و سنت اویند

رهبران ره هدی باشند / بهتر از غیر انبیا باشند

خاصه آل پیمبر و اصحاب / کز همه بهترند در هر باب

وز میان همه نبود حقیق / بخلافت کسی به از صدیق

وز پی او نبود از ان احرار / کس چو فاروق لایق آن کار

بعد فاروق جز بذی النورین / کار ملت نیافت زینت و زین

بود بعد از همه بعلم و وفا / اسد الله خاتم الخلفا

جز باَل کرام و صحب عظام / سلک دین نبی نیافت نظام

نامشان جز باحترام مبر / جز بتعظیم سویشان منگر

همه را اعتقاد نیکو کن / دل ز انکارشان بیک سو کن

هر خصومت که بودشان باهم / بتعصب مزن در انجا دم

بر لبش گشت اعتراض سنه    دین خود را یکان زدست مده

حکم آن قصه با خدای گذار    بندگی کن ترا بحکم چه کار

وان خلافی که داشت با حیدر    در خلافت صحابیٔ دیگر

حق در انجا بدست حیدر بود    جنگ با او خطا و منکر بود

آن خلاف از مخالفان مپسند    لیکن از طعن و لعن لب دربند

گر کسی را خدای لعنت کرد    نیست لعن من و تو اش درخورد

ور باحسان و فضل شد ممتاز    لعن با جنبه بما نگردد باز

## اشارت بانکه تکفیر اهل قبله جایز نیست

هر که شد ز اهل قبله بر تو پدید    که بآورده نبی گروید

گرچه صد بدعت و خطا و خلل    بینی او را ز روی علم و عمل

مکن او را بسرزنش تکفیر    مشمارش ز اهل نار سعیر

ور ببینی کسی ز اهل صلاح    که رود راه دین صباح و رواح

بیقین ز اهل جنتش مشمار    ایمن از روز آخرش مگذار

مگر آن کس که از رسول خدا    شد مبشر بجنة الماوی

گرچه ده کس بود بآن مشهور    اندران ده ندارشان محصور





زانکه جمعی ز آل پاک بهشت    هم بشارت رسیدشان بهشت

## اشارت بعذاب قبر و سوال منکر و نکیر

هر کرا زیر خاک شد منزل    دو فرشته بصورتی هایل

پیشش آیند زایزد متعال    امتحان را ازو کنند سوال

که خدای تو و نبی تو کیست    زان همه دین کج بود دین تو چیست

گر بگوید جوابشان بصواب    رهد از غم عذاب و عقاب

فسحت قبر او بیفزایند    روزنی در بهشت بگشایند

کرد او را عیان چه صبح و چه شام    که کجا دارد از بهشت مقام

ور نگوید جوابشان درخور    آهنین گرزی آیدش برسر

ناله او بوقت گرز خوری    بشنود غیر آدمی و پری

آدمی و پری اگر شنوند    همه از خواب و خور نفور شوند

تنگی گورش آنچنان فشرد    که دو پهلوی او ز هم گذرد

بگشایند روزنی ز سقر    تا دران بنگرد بشام و سحر

جای خود را ببیند از دوزخ    آوخ از حالتی چنین آوخ

## اشارت بنفختین

| | |
|---|---|
| چون شود نوبت جهان آخر | وز قیامت نشانها ظاهر |
| نشود یافت هیچکس بجهان | کالله الله برآیدش بزبان |
| مر سرافیل را دهد دستور | حق تعالی که دردمد در صور |
| زان دمیدن خلایق عالم | همه میرند چون چراغ از دم |
| عمرها زیر گنبد دوار | نبود از جنس آدمی دیار |
| بار دیگر ز حق شود مأمور | که کند نفخ صور صاحب صور |
| در دمد در قالب و ابدان | بیکی دم زدن هزاران جان |
| گرچه ابدان بود پراکنده | همچو آتش بدم شود زنده |

## اشارت بتطایر صحایف

| | |
|---|---|
| از پی نفخ صور نوع بشر | چون شود حشر کرده در محشر |
| سویشان بعد از انتظار گران | نامهای عمل کنند پران |
| سعدا را دهند بهر شرف | نامه از سوی دست راست بکف |
| اشقیا را صحیفها درشت | از سوی چپ دهند یا پس پشت |

## اشارت بمیزان

| | |
|---|---|
| وضع میزان کنند از پی آن | تا بسنجند طاعت و عصیان |

آن



| | |
|---|---|
| آن کش افزود کفهٔ حسنات | شاد زی کو که شد ز اهل نجات |
| وان کش افزود پلهٔ عصیان | خون گری کو که ماند در خسران |

## اشارت بصراط

| | |
|---|---|
| چون ز میزان و وزن آن برهند | بر جهنم پلی عجب بنهند |
| پلی آنسان که از قدم تا فرق | عابر آن بود در آتش غرق |
| تیز چون تیغ بلکه افزون هم | عرض آن موی بلکه از مو کم |
| هر که باشد ز مؤمن و کافر | بر سر پل کنندشان حاضر |
| هر که کافر بود چو بنهد پای | قعر دوزخ شود مر او را جای |
| مؤمنان را رسد ز حق تأیید | لیک مر قدر قوت توحید |
| هر کرا بر طریقت نبوی | خود نبود دست غیر راست روی |
| دوزخ از نور او کند پرهیز | بگذرد همچو برق خاطف تیز |
| همچو مرغ پران و باد وزان | یا چو چیزی دگر فرو تر از آن |
| وانکه ضعفی بود در ایمانش | نبود زان گذشتن آسانش |
| بلکه در رنج آن گذرگه تنگ | باشد او را بقدر ضعف درنگ |
| لیک باید خلاصی آخر کار | گرچه بیند مشقت بسیار |

## اشارت بمواقف عرصات

پنجه آمد مواقف عرصات / که مطیعان بایستند و عصات
کرده آماده خالق داور / بهر هر موقفی سوال دگر
هرکه گوید جواب خود بصواب / طی هر موقفی کند بشتاب
ورنه در هر یکی بسختی حال / رنج بیند هزار سال و ملال

## اشارت بخلود کفار در نار و خروج بعض عصات بشفاعت

هرکه افتد بدوزخ از کفار / جاودان جای او بود در نار
ور بود مؤمن فتاده ز راه / سوزد آنجا بقدر جرم و گناه
یا خود او را شفاعت شفعا / برهاند از آن جزا و سزا
ور دری از شفیع نگشاید / ارحم الراحمین ببخشاید

## اشارت بحوض کوثر

چون ز دوزخ کنند خلق گذر / شست و شویی کنند در کوثر
دود دوزخ ز خود فرو شویند / سوی جنت سرای خود پویند

## اشارت بدرجات بهشت و خلود در آن و رویت حق سبحانه

درجات بهشت باشد هشت / که بقول ثقات ثابت گشت





هر کسی را بقدر علم و عمل / دهد آنجا خدا مقام و محل
جاودان در مقام خود باشد / هرگزش دل ز غصه نخراشد
نعمت او بود برون ز شمار / برتر از جمله نعمت دیدار
که ببیند خدای را ببصر / چون شب چارده مه انور
هست دیدار حق اجل نعم / و به انتهی الکلام و تم



فرغ الناظم عفا الله عنه من نظم هذا الکتاب



بعد صلوة یوم الجمعة غرة ذی القعدة



سنه ست و سبعین

و ثمانمائه




نقل کرده شد از نسخه که بحضور حضرت ناظم قدس الله سره مقابله یافته

ازان نسخهٔ متبرکه بقلم محمد شاه کلاه کاتب غفرله تحریر نموده شد

## سید المرسلین نینگ نعتلاریده صلی الله علیه وسلم

واجب اولدی باریغه شکر خدای
مصطفی بولدی بزگا راهنمای

یولچی سیز یولنی کیم بارا آلغای
بارسه اول قدمغه اوق قالغای

کیم کا احمد کیبی که بدرقه دور
یولده یوز خوف بولسه بقه دور

بوینیغه چیت خلعت لولاک
لات و عزیغه ایلکیدین تو خاک

اول دور سرور انبیا سرافراز
قاب قوسین محرم راز

منگا قیلغیل شفاعتینگ همراه
نی دی اوزکا علیک صلی الله

## بیش فرض نینگ تعدادی

علما اکثری دیدی بو مقال
جهل فرض اولدی مبطل اعمال

علم فرض ایلکا مثل فرض دورور
طلبی برچه ایل کا فرض دورور

کیمکا اول بولسه بالغ و عاقل
انگا بیش فرض دور مونی بیل

بری ایمان دور و ایکینچی صلوة
بو ایکی دین کیین اوچونچی زکوة

رمضان روزه سی و حج اتامک
فرض عین اولدی وشبو بیش بیشک

المدین اولدی باریغه طاعت شرط
لیک ایکی ده بار استطاعت شرط

[illegible]ا و زکوة نی دیر
بولسه گر استطاعتینگ باریر

یار خطی که بر عذار نوشت
توقیع اللیل فی النهار نوشت

قصد شهرت نبود جامی را
لیکن هم نظم آبدار نوشت

بهر احباب بر صحیفهٔ دهر
نکته چند یادگار نوشت

ایدی بر بر قیلای بارین تقریر          حق تعالی دین اولسه گر تقدیر

## اولغی فرض نینک بیانی

بارا اولغی فرض قیل تعریف          کیم بار انسانغه اول تکلیف
بو دور ایمان مین ایتایین ایشتینک          هرنی دیرمین انی کونکل گه بیتینک
مؤمن بـه قه کیم بولور تحقیق          قیلغای اقرار تیل کونکول تصدیق

## آلتی مؤمن بـه نینک ذکری

آلتی دور مؤمن بـه ای مؤمن          ایتایین بر برچه سین ایشیت مین دین
اول ایمان خداغه کیلتورماک          شرک چرکین ضمیر دین سورماک
داغی بیل کیم ملک ایرور موجود          بارچه سی عبد و تینکری دور معبود
بار اوچونچی کتابی اقراری          تینکری توفیقی بولسه دی باری
ینه بیل انبیاسینی برحق          روز آخرنی داغی بیل مونداق
ینه بیلکیل خدا دین ای همدم          یخشیلیق بولسه گر یامانلیق هم
اوشبولار کیم بارین دیدی بار          بیلگاسین کیم مفصل ایمان دور
بو مفصل که مین دیدیم حالی          لیک ذی الـ [illegible]
شرح بر له بارین بیان قیلامن          [illegible]



## اولغی مؤمن بـه نینک شرحی

بو دور ایمان خداغه کیلتورماک          شرک چرکین ضمیر دین سورماک
ایتقیل لا اله الا الله          ایت معنی سیدین هم اول آگاه
کلمه اوشبو دور مونی توختات          دیماکی فرض بولدی بر نوبت
ینه موندین کیین که کیلکوسی دور          بو عقاید کیم اول دیلکوسی دور
بیلگیل و اعتقادنی مونکا تور          جان کونکل دا موندا غ اولتورغوز
کیم خدا دور باری هست ایتکان          یر و کوک و بلند و پست ایتکان
بیل که معبود باسزا اول دور          جمله خلق دین سوا اول دور
هرنی کیم بار دور اول یراتقان دور          هست لیک چرکا سیغه قاتقان دور
بر دور و یوق شریک اینینک ایشیکا          اوخشاماس هیچ ایشته هیچ کیشیکا
احتیاجی کیشیکا یوقتور انینک          یار و یاوری کیشیکا یوقتور انینک
بار ایدی همیشه بولغوسی دور          نی کیم اولغوسی دور نی تولغوسی دور
تینکری کونهی غه بنده یول تاپماس          قاچان قاندا اندا یول تاپماس
ذاتی نینک نه جوهر و نه عرض          ایشلاریده نه علت و نه غرض
تینکری نینک ذاتی آتی ایل دیک ایماس          فعلی بر له صفاتی ایل دیک ایماس

اوزلاشینکچه خداغه آت دیماکیل — هم تعقّل قیلیب صفت دیماکیل
بار موموصوف اول صفت بیرله — هم مُسمّی دور اول آت بیرله
کیم اوزی آنی یاد قیلغان دور — اهل دین اعتقاد قیلغان دور
بار ثبوتی صفتلاری سیتمه — اوشبولارنی سلف بیان اَیتیه

## حیات صفتیغه اشارت دور

بری بوییتی دین حیات دور — اول حیاتی که بی ممات دور
بو حیات ایل حیاتی دیک ایرماس — وصف حق ایل صفاتی دیک ایرماس
تن جاندین ایماس حیاتی انینک — اوخشاماس خلق غه صفاتی انینک

## علم صفتیغه اشارت دور

ینه بر علم دور صفتلاریدین — عالم الغیب بولدی آنلاریدین
فکر و اندیشه دین ایماس بو علم — کسب ایله پیش دین ایماس بو علم
تاغده تاش توزده قوم عددلارینی — انکا ظاهر دور ریلو باری





خواستسیز اوت ارا موق کویماک — اَچ یبابان عالم اَشینی تویماس

## قدرت صفتیغه اشارتدور

ینه بر وصف حق قه قدرت دور — انده قدرت دور انده قوّت دور
باری ایشده پیلینک که دانادور — هرنی قیلماققه هم توانا دور
کوزیوموب آچقوچه قیلور موجود — کوز آچیب یوموغچه قیلور نابود
هرنی قیلماققه قدرتی بس تور — آلت و واسطه کیراکماس تور

## سمع و بصر صفتیغه اشارتدور

ینه پیل وصف سمع و وصف بصر — علم دین موندا او زکا معنی بار
بو ایشیتماک قولاق دین ایرماس — اوشبو کورماک کوز مددی ایرماس
کر قرانغو و کر یاروق بولسون — کریراق بولسون ار یا دُوق بولسون
کورار و ایشتور تفاوت سیز — عجز یوقتور جنابیده هرکز

## کلام صفتیغه اشارتدور

ینه بیلکیل کلام دور صفتی — بر کمالِ تمام دور صفتی
متکلّم دورور کلام بیله — نی تیلُ نی اَغیز نی کام بیله
نکته لار حرف سیز عبارت سیز — حق عدم غه دیدی نهایت سیز

عدم اول سوز بیله وجود اولدی    موجه تار اولدی موجه بود اولدی

## تقدیریغه اشارت دور

بیر و کوک ایچره هر نی حادث دور    تینکری تقدیری بیل که باعث دور
کفر و دین زهد و فسق و بخشی یمان    تینکری تقدیری بیله دور یکسان
فعلینکیز هر نیه دور بیلینک اندین    یامان بخشی بر چه رحمان دین
یامان بخشیدور قضاسی اینک    بخشیغه دور ولی رضاسی آنینک
ظلم ایماس توار ایرور باری انینی خوب    عدل ایله فضل ایرور آنکا منسوب

## ملائک صفتیغه اشارت

یه خیل فرشته دور بیلینکیز    هر بر سی برایشته دور بیلینکیز
بری راکع دور و بری ساجد    بری قایم دور و بری قاعد
بری حق یادی بره مستغرق    بیلماین حق دین اوزکانی مطلق
کیله کر قطره یغوری سرکه    باراننینک برله بر ملک برکه
بارسه کر ذره تفراغی کوککه    اول بار اشینی ساغینما اوزکه
هر یاغین یاغچه هر بیلی بیله سه    هر نیمه بارسه هر نیمه کیلسه
هر بیراشکا موکل اولدی ملک    کر بیر اهلی دور و کر اهل فلک

بیلینکیز



بیلینکیز کیم فرشته خیلی باری    زلیغ و ماده لیغدین اولدی بری
کفر ایله معصیت نی بیلماس لار    حق بویورغاندین اوزکا قیلماس لار
بو ملک ایچره تورت دور مشهور    اتلاری صفحه لارده دور مسطور
جبرئیل و ایکنچی اسرافیل    بارا و چونچی فرشته میکائیل
بار بولاردین بر سی عزرائیل    هر بیرینی بر ایشکا تعیین بیل
باربور دنغی سی وحی کیلتورکان    هم بری صور ایچره دم سورکان
بر سی رزق ییتکورور ایل کا    بری ایل عمرینی بیرور ییل کا
ینچه سینی شرعه بیل تعیین    خیر و شر ثبت ایتارلاری آمین
ایکی تون ایکی کون ادی بولدی    بری اونک قولده و بری سولده
بر صور راست ایلاب ایرزلارینکا    کور و نور اهل قرب کوزلارینکا
ینه بعض فرشته رحمت    ینه بعض عذاب اوچون مبثت
ایکی سی کور ایچنده دور سایل    شکل هیأتلاری سی هایل
بری منکر بری نکیر دور    باری حکم ایلکیدا اسیر دور
اوشبولار برله بیز یمان بولمانک    کفر و عصیانغه همزبان بولمانک
بنده لیغ دور بو یورسه نی چاره    لطف اکر قیلسه سورسه نی چاره

## اوچونچی مؤمن به نینک شرحی

تینکری‌غه بیل که کوپ کتاب‌دور — انده هم لطف هم عتاب‌دور
بو کتب یوز دور ینه اون تورت — کیم که کیم منکر اولسه توشسون اورت
انبیاغه کیلیب تورور بو کتب — امتی‌غه نبی‌لاری اوقوتوب
لیک ایمان عددغه لازم ایماس — مجمل ایمان کتب‌غه کیلتوروب‌س
بو کتب‌دین که تورت دور مشهور — بری توریت‌ده دور بریسی زبور
ینه انجیل و ینه فرقان‌دور — ایمدی مشهور آتی قرآن‌دور
بو کتب کیم الارغه کیلدی فرود — بیل که موسی دور ینه داود
ینه عیسی دور و محمد بیل — اوشبو ترتیب ایله تعقل قیل
بو کتب کیم دییلدی بعضی آتی — برچه‌سین بیل کلامی و صفتی
صفتی تینکری‌دین جدا ایرماس — دیه مخلوق کیم روا ایرماس

## تورتونچی مؤمن به نینک شرحی

کیمکه ایلتار خدادین ایلکا پیام — اول کیشیکا بولور پیمبر نام
ایلکا دیرلار خدای احکامین — امر ایلا نهی هر نی پیغامین
راست یول ایلکا کورساتورلار الار — یخشیلیغ ساری ایلکا رهبرلار



اوشبو خیل اولماسه دلالت‌ته — قالغای ایل کفر ایلا ضلالت‌ته
بار دورور جمله انبیا معصوم — جرم و عصیان الارده دور معدوم
زلتی‌ها بسه کر بریسیکا یول — سهو و نسیان بیلا ایکاندور اول

## اشارت انبیانینک فضیلت‌لاریغه و حضرت محمدنینک افضل‌لیغیغه علیه السلام

انبیا تینکری‌ها تلاغانلاردور — بارچه ایل‌تن بو خیل جانلاردور
بار دورور بارچه ایلکا فضل‌لاری — خواه بولسون فرشته خواه پری
برچه‌نینک افضلی محمد دور — بارچه‌نینک اکملی محمد دور
هر نبی‌نینک که حجتی بار دور — هر بولک خیل امتی بار دور
لیک بیل کیم محمد عربی — بار دورور کافهٔ اولوس نبی
جملهٔ انبیاغه اول خاتم — بارچه محکوم و اول دورور حاکم
ختم اولوبدور انکا پیمبرلیق — کیلماس ایمدی کیشینه بو یارلیق
آسماندین مسیح چون کیلکای — شرع شرع محمدی بولغای
دعوت ایتکای اولوسنی بو دین‌غه — سعی قیلغای باری بو آیین‌غه
شرعی‌چه شرع بولماغای منسوخ — قیلدی هر شرعنی که بار منسوخ

## معراج صفتیغه اشارتدور

برکیچه تینکری نینک عنایتی دین
فضل ایلا لطف بی نهایتی دین

اُمهانی اویده ایردی رسول
جبرئیل آسماندین ایتی نزول

جبرئیل الیده براق چیکیب
مرکب ایردی براق و اول راکب

مکه دین کیلدی بیت مقدس قه
سین بو یولنی ساغینماغیل قیسقه

باردی اندین فلک کا میل ایتی
یتی کوککا اوشل زمان یتی

انبیا برله مختلط بولدے
نوریدین جوف آسمان تولدی

کوردی دوزخ نی بهشت نی هم
یخشی افعال و بدسرشت نی هم

هم هی عاجز اولدی بارماقتین
ایماس ایردی بو عجز بارماقتین

کورکولوکلارنی باردی و کوردی
ایشیتور سوزنی حق ایشیتوردے

ادیعاغ ایردی که حق بو لطف ایتی
سیچکیم یتماکای که اول یتے

کیلدی اندین چو ذوق برله بیری
ساوُما یدورایدی هنوز بیرے

شک بو ایشته کیچورمه کونکلونکده
فکر فاسد اویورمه کونکلونکده

بارچه تینکری قاشیدا آسان دور
قدرت الیدا عقل حیران دور

## اشارت انکاکیم خوارق عادات قه هر محلد ابرآت تور





خرق عادات ظاهر ایته کیشی
پلپنیکیز کیم انینک نیدور بو ایشی

انده کر دعوئ نبوت تور
پلپنیکیز انکا معجزه آت تور

یوقیه آنینک آتی کرامت تور
عقل غه اوشبو ایشته حیرت تور

مبتدع دین خوارق عادات
ظاهر اوپه پلپنیک نیدور انکا آت

باردور اول مکر یا خود استدراج
شهر دین ایلانکیزانی اخراج

## بشر جنسی بیله ملک جنسی نینک بر بر لاریکا فضیلت لاری

بیلکیل افضل دورور خواص ملک
مؤمنین عامه سیدین ایرماس شک

باردور افضل ملک عوامی دین
عامهٔ مؤمنین مونی بیل چین

## اشارت انکاکیم محمد امتی افضل امم دور و امت لاری ارا سیده خلفای راشدین عزیز و محترم دور

چون محمد نبیلار اکملی دور
امتی هم امم نینک افضلی دور

امتی اچره کو بتور احبابے
باریدین یخشی آل و اصحابے

بار ابوبکر جمله امت قه
لایق و یخشیراق خلافت قه

بولدی اندین کیین خلیفه عمر
بارایدی اوشبو ایشکا اول درخور

ینه عثمان بیله علی ایردی
اوشبو تورت امت افضلی ایردے

ایکی سی شیخ و ایکی سی ختنین
بردیلار دین اشیکا زینت زین

کیمکه شیخین و انبیانی سوکا
قانینی اوزا ایلیکی بیله لر توکا

سوکگوچی شرع ارا بولور کافر
تیلیمیزنی سین اسرا ای قادر

با وجودی که شرع ایتار تکفیر
اولوم اولغای بو جرمغه تعزیر

یخشی دینک جمله آل و اصحابین
وصف ایتینک بارچه یار و حبابین

یخشی دینک یخشی هم کورونک بارینی
عز و تعظیم ایلا سورونک بارینی

جمله نی یخشی اعتقاد قیلینک
بارچه سین یخشیلیق قه یاد قیلینک

چون خلافت علیغه تاپتی قرار
توشتی اصحاب ارا خلاف و نقار

حق علی جانبیده ایدی انده
کیم خلاف ایتی بولدی شرمنده

اول خلاف ایردی نا حق و باطل
لیک لارغه تیکورماکای سین تیل

ایکی سی ایردی اون مبشره دین
کیم بو نوع ایتی لار خطا اره دین

## اشارت انکا کیم اهل قبله تکفیری جایز ایرماس تور

هر نی کیم تینکری دین کیتورسه رسول
هر کیشی کیم الارنی قیلسه قبول

اول کیشی اهل قبله دور بیلینگیز
انی کافر دیماکنی بس قیلینگیز

گرچه کوب ظلم و کوب خطا قیلسه
مبتدع بولسه یوز هوا قیلسه

ظلم



ینه موندین کیین ترازو بار
طاعت و معصیت نی تارتوبار

کیمکه کیم آغه پلهٔ طاعت
بیلگای اوچماغلیغینی اول ساعت

کیمکه کیم آغه پلهٔ عصیان
قالغای اول لحظه بیهش و حیران

## اشارت عرصات نینک مواقفیغه

عرصات ایچره موقف ایلیک ایمیش
هر بیریدا بولور سوال بر ایش

تیز اوتار کیمکه بیرسه یخشی جواب
یوقسه ایللار چیکار عذاب عقاب

بعض ایلکه تینکری لطف ایتکای
بی حساب اوچماق ایچره اول یتکای

## اشارت شفاعت قه

مصطفی دور بیلینک که امت قه
ایشیک آچقای بورون شفاعت قه

ینه هر کیم که حق پرور دستور
کونکلی استار کان اول شفیع بولور

## اشارت صراط قه

عرصات اهلی کیم بولار دین اوتار
دوزخ اوستیده کوپروکی بیتار

ایچکه قیل دین قیلیچ دین ایلیک
بارچه غه لازم اندین اوتماکلیک

جن و انسان و مؤمن و کافر
بولغای اول کوپروک اوستیده حاضر

کر ایاق قویسه کافر اول دمده
ییرني کورگای اول جهنم ده

اوتکوچر اوتاچیده غرق اولکای … مؤمن اندین مثال برق اوتکای

بعضی ایل ییلدیک کبی توشدیک … بعضی ایل کا کورونکای اول توشدیک

کیمکاکیم بولسه ضعیفلیغ ایمان … اوتماکی اندین اولماغای آسان

بعضی اول قدمده اوق بارغای … بعض اورتا سیغه یتیبه بارغای

بعضی آخر قدمغه ییقیلغای … ییقیلیب دوزخ اچره ییقیلغای

بیل که اوچماق بیله تاموق حق دور … مؤمنین نینک مقامی اوچماق دور

کیمکه اول بولسه مشرک و کافر … منزل ایتی تاموق انکا قادر

## اشارت دوزخ قه

کیمکه دوزخقه توشسه کافر دین … چیقماغای جاودان اوشل غمدین

هر عذابکه ایل تصور ایتار … دوزخی لارغه اول عذاب یتار

توشسه کر مؤمنی جهنم کا … کنهی چه قالور اوشل غمکا

یا شفیعی شفاعت ایتکای انکا … منزلی جنت اچره یتکای انکا

یا خدا بخش لطف ایتکای … اندین اول محنت و الم کیتکای

کیمکه مؤمن باردور بو عالمدین … قوتولور بیل که جاودان غمدین

کنهی چه اکرچه رنج تیتار … لیک آخر بهشت ساری کیتار





## اشارت حوض کوثرغه

ینه بیلکیل که حوض کوثر دور … انده یولدوزچه ظرفلار باردور

بیل دین او توب بوسوده تورغایلار … خلق نی بوسوغه چو مورغایلار

تا بو یولغای تاموغ غباریدین … کونکلی تینغا بو لحظه باریدین

تینیبان کونکلی بارغای اوچماققه … یوز تومان شکرلار دیکای حق قه

## اشارت بهشت قه

درجه جنت اچره دور سکیز … تینکری کر لطف قیلسه یتکای بیز

تینکری جنت قه کیم نی کیم تیرکای … عملیغه یراشه یر بیرکای

انده حور و قصور و غلمان دور … انچه لذت که عقل حیران دور

هر فراغت که ایل خیال ایتار … اندین آرتوق بهشت ایلیکا یتار

جاودان یرلار یده بولغایلار … غم بیله غصه دین قوتولغایلار

بارچه دین بخششی لذت دیدار … بیزکا قیلغیل نصیب یا غفار

تمت بالخیر

## شرایط ایمان

بیل که ایمان شرایطی بار دور … اهل ایمان ارا مقرر دور

برسی غیب کا کیتور ایمان
بولدی ایمان ناکس بی درمان

غیب علمیز خاصهٔ حق بیل
سوز بو دور شرع ایچره مونداق بیل

ینه حق دین کیراک امید ایلهیم
مونی دیب تورمه بار خدای کریم

ینه بیلکیل حلال حق نی حلال
بیل حرامینی هم حرام و بال

تینکری نینک دشمنینه دشمن بول
تینکری نینک سویکانیغه سویکان بول

## ایمان نینک نتیجه و فایده سیغه

کیمکه ایمان بولارغه کیلتورسه
اوشبو دیکانلارا وستیغه تورسه

قوتولور بنده لیق تین اولکتین
تالاماقتین جهادی بولماکتین

جاودانی عذاب ایله محنت
کورماس و عاقبت بارور جنت

## کتاب خاتمه سی

شکر لله مرادیمه ییتیم
فرض اول سوزین تمام ایتیم

بو ایدی سنی ایل کا معتقدات
کیم بیان ایلادیم بارسینی بات

بو مسایل که مین بیان ایتیم
بو عقاید که مین عیان ایتیم

دیرلار اصلیه اعتقادیه
منکر اولغان ایرور عنادیه

تمت ۱۳۲۸



بنظم نظام دیوان کائنات و منشی فر افزاد موجودات نسخهٔ پندنامهٔ مشهور مسمی

# کریما
# ۱۳۲۸
از شیخ سعدی

بسم الله الرحمن الرحیم

کریما ببخشای بر حال ما
که هستم اسیر کمند هوا

نداریم غیر از تو فریادرس
تویی عاصیان را خطابخش و بس

## در ثنای پیغمبر صلی الله علیه وسلم

نگهدار ما را ز راه خطا
خطا درگذار و صوابم نما

زبان تا دهان بود جایگیر
ثنای محمد بود دلپذیر

حبیب خدا اشرف انبیا
که عرش مجیدش بود متکا

سوار جهانگیر یکران براق
که بگذشت از قصر نیلی رواق

## خطاب بنفس

چهل سال عمر عزیزت گذشت
مزاج تو از حال طفلی نگشت

همه با هوا و هوس ساختی
دمی با مصالح نپرداختی

مکن تکیه بر عمر ناپایدار
مباش ایمن از بازی روزگار

## در مدح کرم

دلا هرکه بنهاد خوان کرم
بشد نامدار جهان کرم

کرم نامدار جهانت کند
کرم کامکارا امانت کند

ورای کرم در جهان کار نیست
وزین کرم ترجیح بازار نیست

کرم مایهٔ شادمانی بود
کرم حاصل زندگانی بود

دلی عالمی از کرم تازه دار
جهانرا ز بخشش پرآوازه دار

همه وقت شو در کرم مستقیم
که هست آفریننده جان کریم

## در صفت سخاوت

سخاوت کند نیکبخت اختیار
که مرد از سخاوت شود نیکبخت

بلطف و سخاوت جهانگیر باش
در اقلیم لطف و سخا میر باش

سخاوت مس عیب را کیمیاست
سخاوت همه دردها را دواست

سخاوت بود کار صاحبدلی
سخاوت بود پیشهٔ مقبلان

مشو تا توان از سخاوت بری
که گوی بهی از سخاوت بری

## در مذمت بخیل

نه بر چرخ گردد بجان بخیل
ور اقبال باشد غلام بخیل

وگر در کفش گنج قارون بود — وگر باشش ربع مسکون بود
نیرزد بخیل آنکه نامش بری — وگر روز کاوش کند چاره گر

مکن التفاتی بمال بخیل — مبر نام مال و منال بخیل
بخیل ار بود زاهد بحر و بر — بهشتی نباشد بحکم خبر

بخیل ارچه باشد توانگر بمال — بخواری چو مفلس خورد گوشمال
سخیان ز اموال بر میخورند — بخیلان غم سیم و زر میخورند

## در صفت تواضع

دلا گر تواضع کنی اختیار — شود خلق دنیا ترا دوستدار

تواضع زیادت کند جاه را — که از مهر پرتو بود ماه را
تواضع بود مایهٔ دوستی — که عالی بود پایهٔ دوستی

تواضع کند مرد را سرفراز — تواضع بود سروران را طراز
تواضع کند هر که هست آدمی — نزیبد ز مردم بجز مردمی

تواضع کند هوشمند گزین — نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین
تواضع بود حرمت افزای تو — کند در بهشت برین جای تو

تواضع کلید در جنت است — سرافرازی جاه را زینت است
کسی را که گردن کشی در سر است — تواضع ازو یافتن خوشتر است

کسی را که عادت تواضع بود — ز جاه و جلالش تمتع بود
تواضع عزیزت کند در جهان — گرامی شوی پیش دلها چو جان

تواضع مدار از خلایق دریغ — که گردن ازان بر کشی همچو تیغ
تواضع ز گردن فرازان نکوست — گدا گر تواضع کند خوی اوست

## در مذمت تکبر

تکبر مکن زینهار ای پسر — که روزی زند دستش در ای سپر

تکبر ز دانا بود ناپسند — غریب آید ایمنی از هوشمند
تکبر بود عادت جاهلان — تکبر نیاید ز صاحبدلان

تکبر عزازیل را خوار کرد — بزندان لعنت گرفتار کرد
کسی را که خصلت تکبر بود — سرش پر غرور از تصور بود

تکبر بود مایهٔ مدبری — تکبر بود اصل بدگوهری
چو دانی تکبر خطا میکنی — خطا میکنی خط خطا میکنی

## در فضیلت علم

بنی آدم از علم یابد کمال — نه از حشمت و جاه و مال و منال

چو شمع از پی علم باید گداخت — که بی علم نتوان خدا را شناخت
خردمند باشد طلبکار علم — که گرم است پیوسته بازار علم

کسی را که شد در ازل بخت یار — طلب کردن علم کرد اختیار
طلب کردن علم شد بر تو فرض — دگر واجب است از پیش قطع ارض

برو دامن علم گیر استوار — که علمت رساند بدار القرار
میاموز جز علم گر عاقلی — که بی علم بودن بود غافلی

## در امتناع از صحبت جاهلان

ترا علم در دین و دنیا تمام — که کار تو از علم گیرد نظام

دلا گر خردمندی و هوشیار — مکن صحبت جاهلان اختیار
ز جاهل گریزنده چون تیر باش — نیامیخته چون شکر و شیر باش

ترا اژدها گر بود یار غار — ازان به که جاهل بود غمگسار
اگر خصم جان تو عاقل بود — به از دوستداری که جاهل بود



چو جاهل کسی در جهان خوار نیست — که نادانتر از جاهلی کار نیست
ز جاهل نیاید بجز فعل بد — در و نشنود کس بجز قول بد

سرانجام جاهل جهنم بود — که جاهل نکو عاقبت کم بود
سر جاهلان بر سر دار به — که جاهل بخواری گرفتار به

## در صفت عدل

ز جاهل حذر کردن اولی بود — کزو ننگ دنیا و عقبی بود

چو ایزد ترا اینهمه کام داد — چرا بر نیاری سرانجام داد
چو عدل است پیرایهٔ خسروی — چرا عدل را دل نداری قوی

ترا مملکت پایداری کند — اگر معدلت دستیاری کند
چو نوشیروان عدل کرد اختیار — کنون نام نیکیست ازو یادگار

ز تأثیر عدل است آرام ملک — که از عدل حاصل شود کام ملک
جهان را بانصاف آباد دار — دل اهل انصاف را شاد دار

جهان را به از عدل معمار نیست — که بالاتر از معدلت کار نیست
ترا زین به آخر چه حاصل بود — که نامت شهنشاه عادل بود

اگر خواهی از نیکبختی نشان — در ظلم بندی بر اهل جهان
رعایت دریغ از رعیت مدار — مراد دل دادخواهان برآر

## در مذمت ظلم

خرابی ز بیداد بیند جهان — چو بستان خرم ز باد خزان

مده رخصت ظلم در هیچ حال — که خورشید ملکت نیابد زوال
کسی کآتش ظلم زد در جهان — برآورد از اهل عالم فغان

ستمکش گر آهی برآرد ز دل — زند سوز او شعله در آب و گل
مکن بر ضعیفان بیچاره زور — میندیش آخر ز تنگی گور

بآزار مظلوم مایل مباش — ز دود دل خلق غافل مباش
مکن مردم آزاری ای تندخوی — که ناگه رسد بر تو قهر خدای

## در صفت قناعت

ستم بر ضعیفان مسکین مکن — که ظالم بدوزخ رود بیسخن

دلا گر قناعت بدست آوری — در اقلیم راحت کنی سروری
اگر تنگدستی ز بدبختی منال — که پیش خردمند هیچ است مال

ندارد خردمند از فقر عار — که باشد نبی را ز فقر افتخار
غنی را زر و سیم آرایش است — ولیکن فقیر اندر آسایش است

غنی گر نباشی مکن اضطراب — که سلطان نخواهد خراج از خراب
قناعت بهر حال اولی تر است — قناعت گزین هر که نیک اختر است

## در مذمت حرص

ز نور قناعت برافروز جان — اگر داری از نیکبختی نشان

ایا مبتلا گشته در دام حرص — شده مست لایعقل از جام حرص
مکن عمر ضایع بتحصیل مال — که همرنگ گوهر نباشد سفال

هر آنکس که در بند حرص اوفتاد — دهد خرمن زندگانی بباد
گرفتم که اموال قارون تراست — همه نعمت ربع مسکون تراست

بخواهی شد آخر گرفتار خاک — چو بیچارگان با دل دردناک
چرا میکنی از پی سود زر — چرا میکشی بار محنت چو خر

چرا میکشی محنت از بهر مال — که خواهد شدن ناگهانت وبال
چنان داده دل بر نقوش درم — که هستی ز ذوقش ز نیم درم

که شوریده احوال و سرگشته‌ای / چنان گشته صید بهر شکار

## در صفت طاعت و عبادت

بود میل خاطر بطاعت مدام / نشاید سر از بندگی تافتن
دل از نور طاعت منور شود / اگر بندی از بهر طاعت میان
که بالای طاعت نباشد هنر / با عبادت و صوم ره دار
که حاصل کنی دولت پایدار / ز طاعت بود در دو عالم جاه
در ایوان عزت نشیننده باش / اگر حق پرستی کنی اختیار
که جنت بود جای پرهیزگار / ز تقوی چراغ روان برفروز

## در مذمت شیطان

شب و روز در بند عصیان بود / کسی را که شیطان بود پیشوا
که رحمت کند بر تو پروردگار / ز عصیان کند هوشمند احتراز
که پنهان شود نور مهر از سحاب / مکن نفس اماره را پیروی
بود اسفل السافلین منزلت / مکن خانهٔ زندگانی خراب

## در بیان شراب

که مستی کند اهل دل را تمام / می لعل در ساغر زرنگار
خوشا لذت درد صهبای عشق / بیار آن شراب چو آب حیات
خوش آنکس که در بند سودای اوست / خوش آن دل که شیشه ابر روی دست
شراب مصفا چو روی نگار / خوشا می پرستی صاحب دلان

## در صفت وفا

شود مست اندر دل دوستان / مکن زانکه هیچ فار روی دل
که از دوستانی پرهیز جفا / جدایی ز احباب کردن خطاست

چنان عاشق وی از سرگشته‌ای / که یادت نیاید ز روز شمار
مبادا دل از غم فرو بسته شاد / که از بهر دنیا دهی دین بباد
کسی را که اقبال باشد غلام / که دولت بطاعت توان یافتن
سعادت ز طاعت میسر شود / گشاید در دولت جاودان
ز طاعت نه پیچد خردمند سر / که فردا ز آتش شوی رستگار
نماز از سر صدق برپای دار / که روشن ز خورشید باشد جهان
پرستندهٔ آفریننده باش / در اقلیم دولت شوی شهریار
سر از جیب پرهیزگاری برآر / که چون نیکبختان شوی نیک روز
کسی را که از شرع باشد شعار / نترسد ز آسیب روز شمار
دلا هر که محکوم شیطان بود / کجا باز گردد براه خدا
دلا عزم عصیان مکن زینهار / که از آب باشد شکر را گداز
کند نیکبخت از گنه اجتناب / که تا که گرفتار دوزخ شوی
اگر برنتابد ز عصیان دلت / بسیلاب فعل بد تا چو آب
اگر دور باشی ز فسق و فجور / نباشی ز گلزار فردوس دور
بده ساقیا آب آتش لباس / بود روح پرور چو لعل نگار
خوشا آتش شوق و آب عشق / که یابد ز بویش دل از غم نجات
خوش آن دل که از دوستان دوست / خوش آن دل که شد منزل آتش
شراب چو آب روان بخش یار / خوشا ذوق مستی ز اهل دلی
دلا در وفا باش ثابت قدم / که بی سکه رائج نباشد درم
ز راه وفا گر نه پیچی عنان / که در روی جانان نباشی خجل
منه پای بیرون ز کوی وفا / بریدن ز یار از خلاف وفاست

بود موج



## در فضیلت شکر

نشاید که بندد زبان از سپاس / نفس جز بذکر خدا بر میار
ترا فتح از در درآید ز شکر / اگر شکر حق آری بروز شمار
که اسلام را شکر او زیور است / که از شکر ایزد نه بندی زبان

## در فضیلت صبر

نه پیچند زین ره وفی دین پروران / صبوری گشاید در کام جان
که از عالمان حل شود مشکلات / صبوری کلید در آرزوست
که در ضمن آن چند معنی بود / صبوری ترا کامکاری دهد

## در صفت راستی

شود دولت و همدم بخت یار / نه پیچد سر از راستی هوشمند
ز تاریکی جهل گیری کنار / مزن دم بجز راستی زینهار

## در مذمت کذب

کجا روز محشر شود رستگار / کسی را که گردد زبان در دروغ
دروغ آدمی را کند بی وقار / ز کذاب گیرد خردمند عار
که کاذب بود خوار و بی اعتبار / ز ناراستی نیست کاری بتر

## در صنعت حق تعالی

در و شمعها فروزنده چرخ من / یکی پاسبان یکی پادشاه
یکی کامران یکی مستمند / یکی باجدار یکی تاجدار
یکی در پلاس یکی در حریر / یکی بینوا یکی مالدار
یکی را بقا و یکی را فنا / یکی تندرست و یکی ناتوان
یکی در دعا و یکی در دغا / یکی نیکرد از نیک اعتقاد

بود بیوفائی سرشت زنان / میاموز کردار زشت زنان
کسی را که باشد دل حق شناس / که واجب بود شکر پروردگار
ترا مال نعمت فزاید ز شکر / گزاری نباشد یکی از هزار
ولی گفتن شکر او بهتر است / بدست آوری دولت جاودان
ترا گر صبوری بود دستیار / بدست آوری دولت پایدار
صبوری بود کار پیغمبران / که جز صابری نیست مفتاح آن
صبوری برآرد مراد دلت / گشاینده کشور آرزوست
صبوری بهر حال اولی بود / ز رنج و بلا رستگاری دهد
صبوری کنی گر ترا دین بود / که تعجیل کار شیاطین بود
دلا راستی گر کنی اختیار / که از راستی نام گردد بلند
دم از راستی گر زند صبح وار / که دارد فضیلت برون از شمار
به از راستی در جهان کار نیست / که در گلبن راستی خار نیست
کسی را که ناراستی گشت کار / چراغ دلش را نباشد فروغ
دروغ آدمی را کند شرمسار / که او را نیارد کسی در شمار
دروغ ای برادر مگو زینهار / کز و گم شود نام نیک ای پسر
نگه کن بدین گنبد زرنگار / که سقفش بود بی ستون استوار
سراپردهٔ چرخ گردنده بین / یکی دادخواه یکی باجخواه
یکی شادمان یکی دردمند / یکی سرفراز یکی خاکسار
یکی بر حصیر یکی بر سریر / یکی نامراد و یکی کامکار
یکی در غنا و یکی در عنا / یکی سالخورده یکی نوجوان
یکی در صواب یکی در خطا / یکی غرق در بحر فسق و فساد



[illegible]    یکی بردبار و یکی جنگجوی
یکی در تنعم یکی در عذاب    یکی در مشقت یکی کامیاب

یکی نوجوان و جهان پیر    یکی در کمند حوادث اسیر
یکی در گلستان راحت مقیم    یکی با غم و رنج و محنت ندیم

یکی راهرو نفس و مال    یکی در غم نان و خرج عیال
یکی چون گل از خرمی خنده‌زن    یکی دل آزرده خاطر حزن

یکی بسته از بهر طاعت کمر    یکی در گنه برده عمری بسر
یکی از شب و روز بمصحف بدست    یکی خفته در کنج میخانه مست

یکی پیرو شرع و دیندار    یکی در ره کفر زنار دار
یکی مقبل عالم هوشیار    یکی مدبر جاهل و شرمسار

یکی غازی چابک پهلوان    یکی بزدل و سست و ترسنده جان
یکی کاتب اهل دیانت ضمیر    یکی دزد باطن که [illegible]

ازین پس مکن تکیه بر روزگار

## در منع امید از مخلوقات

کرا که ز جانت برآرد دمار

مکن تکیه بر لشکر بی‌عدد    که شاید ز نصرت نیاید مدد
مکن تکیه بر ملک و جاه و حشم    کزیش از تو بود بعد از تو هم

مکن بد که بدبینی از یار نیک    نمیروید از تخم بد بار نیک
بسا پادشاهان سلطان‌نشان    بسا پهلوانان کشورستان

بسا تندگردان لشکرشکن    بسا شیرمردان شمشیرزن
بسا ماه‌رویان شمشادقد    بسا نازنینان خورشیدخد

بسا ماه‌رویان نوخاسته    بسا نوعروسان آراسته
بسا نامدار و بسا کامکار    بسا سروقد و بسا گلعذار

که کردند پیراهن عمر چاک    کشیدند سر در گریبان خاک
چنان خرمن عمرشان شد بباد    که هرگز کسی زانشان نیست یاد

منه دل برین منزل جانستان    که در وی نمی‌پایی ای شادمان
منه دل برین کاخ خرم هوا    که می‌برد از اهل دانش بلا

ثباتی ندارد جهان ای پسر    بغفلت مبر عمر در وی بسر
مکن تکیه بر ملک فرماندهی    که ناگه چو فرمان رسد جان دهی

منه دل برین دیر ناپایدار    ز سعدی همین یک سخن یاد دار

